

نقش نخبگان فکری در سیاست‌گذاری

فرهنگی پهلوی اول

(صفحات ۲۹ تا ۴۸)

DOR: 20.1001.1.17358663.1400.16.46.2.0

نوع مقاله: پژوهشی

مجید استوار^۱*

پذیرش: ۹۹/۱۰/۲۷

دریافت: ۹۹/۱۰/۰۴

چکیده

سیاست‌گذاری فرهنگی یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت‌ها به هنگام تغییر صورت‌بندی جامعه از وضعیت سنتی به مدرن تلقی می‌شوند، زیرا این دولت‌ها با بهره‌گیری از قوه‌ی قهریه نسبت به نوسازی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه مبادرت می‌کنند. در چنین دولت‌هایی روشنفکران و نخبگان فکری نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست‌گذاری فرهنگی دارند. با استقرار رژیم پهلوی، سیاست‌گذاری فرهنگی به یکی از اصلی‌ترین برنامه‌های نخبگان سیاسی در ایران تبدیل شد و نخبگان فکری، ایده‌های فرهنگی جدیدی را برای آن‌ها فراهم می‌کردند. هدف پژوهش حاضر این است که سیاست‌های فرهنگی دوره‌ی پهلوی اول را از منظر نخبگان فکری و سیاسی مورد نقد و بررسی قرار دهد. بدین منظور با بررسی آثار و نوشته‌های نخبگان فکری، تلاش می‌شود، ابعاد اقدامات رژیم پهلوی در مدرن‌سازی فرهنگی ایران واکاوی گردد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های تمرکزسازی رضاشاه توانست امنیت را در ایران برقرار سازد و دولت مرکزی را بجای ایلات و عشایر بر ایالات ایران حاکم نماید. این تمرکزگرایی دقیقاً ثمره‌ی تلاش نخبگان فکری‌ای بود که در آثار مکتوب خود بر دولت - ملت‌سازی آمرانه تأکید می‌کردند. با این حال، این مدرن‌سازی آمرانه در دوره‌ی پهلوی اول سبب تشدید شکاف‌های اجتماعی و سیاسی و بروز تقابل‌های سنت و تجدد در دهه‌های آینده شد. روش پژوهش، توصیفی و تحلیلی بوده و داده‌های لازم به روش اسنادی - تاریخی گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری فرهنگی، نخبگان فکری، پهلوی اول، روشنفکران، آموزش.

۱. (دکتری تخصصی علوم سیاسی) استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران. (نویسنده مسئول)
ostovar@iaurasht.ac.ir

۱- بیان مسئله

آغاز سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورها عموماً به تشکیل دولت - ملت‌ها و ظهور مدرنیسم در جوامع مرتبط است. ایران نیز پس از برخورد با تمدن غرب در جنگ با روسیه، نخستین سیاست‌گذاری‌های فرهنگی را با اعزام محصلین به خارج و ترجمه آثار غربی و تأسیس صنعت چاپ در عصر عباس میرزا، ولیعهد شاه قاجار و سپس تأسیس دارالفنون و چاپ روزنامه وقایع اتفاقیه تجربه کرد. (رینگر، ۱۳۹۳: ۸۴-۸۳). پس از ناکامی ایرانیان در استقرار مشروطه و ساخت دولت مدرن در ایران، کثیری از نخبگان ایرانی با ارایه ایده‌های جدید که برگرفته از تجدد و نوسازی غربی بود از شکل‌گیری دولتی مقتدر و نوسازگرا حمایت کردند.

مختصات این دولت مدرن در نوشته‌ها و آثار این نخبگان ایرانی طی سال‌های ۱۲۹۰ شمسی به بعد منتشر شده است. با کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ و شکل‌گیری دولت پهلوی اول بسیاری از ایده‌های این نخبگان سیاسی درباره‌ی ساخت ایران نوین بر مبنای تجدد و عرفی‌سازی جامعه ایران موردتوجه رضاشاه قرار گرفت و مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در این دوره با تأکید بر سه حوزه‌ی فرهنگی - آموزشی، لباس و حجاب و متمرکزسازی به اجرا درآمد. به‌واقع می‌توان گفت ورود جدی ایران به سیاست‌گذاری‌های فرهنگی، هم‌زمان با شکل‌گیری دولت پهلوی اول شکل واقعی به خود گرفت. شکل‌گیری دولت مدرن و تلاش برای عبور ایران از وضعیت سنتی به دوران سرمایه‌داری و آموزش اجباری همگانی و ساخت هویت جدید برای ایرانیان، نیازمند سیاست‌گذاری همه‌جانبه در حوزه‌ی فرهنگ بود.

سیاست‌گذاری فرهنگی در این دوره، به‌صورت آمرانه مجموعه‌ای از اقدامات را در جهت یکپارچه‌سازی فرهنگی جامعه با همگرایی جهان‌نمادین باستان و تجدد موردتوجه قرار داد. دولت پهلوی با تمرکز بر سیاست‌گذاری فرهنگی - آموزشی و اجرای قانون آموزش اجباری و تأسیس نهادهایی همچون سازمان پرورش افکار از یک‌سو و تغییر لباس اقوام و مردم و کوچ اجباری عشایر از سوی دیگر در یک‌دست کردن جامعه‌ی ایران به‌منظور رسیدن به‌صورت بندی مدرن مبادرت کرد. بر مبنای این سیاست‌گذاری‌ها، این پرسش بنیادی وجود دارد که نخبگان فکری چه نقشی در سیاست‌گذاری فرهنگی در دوران پهلوی اول داشتند؟ در پاسخ به پرسش اصلی، فرضیه‌ای که موردبررسی قرار

می‌گیرد این است که نخبگان فکری تحت تأثیر تجدد و عرفی‌سازی، ایده‌های لازم را برای سیاست‌گذاری فرهنگی در اختیار نخبگان اجرایی قرار داده و این نخبگان به‌طور منسجم در حوزه‌های فرهنگی، آموزشی و سیاسی نسبت به مدرن‌سازی فرهنگی در ایران اقدام کردند.

در این پژوهش، با مطالعه‌ی تعدادی از آثار این نخبگان فکری در سال‌های منتهی به قدرت رسیدن و حکمرانی دولت پهلوی اول، سیاست‌گذاری فرهنگی این دوره را در زمینه‌های فرهنگی - آموزشی، لباس و متمرکز سازی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲- ادبیات پژوهش

۲-۱- ادبیات تجربی

درباره‌ی موضوع پژوهش، به نظر می‌رسد کمتر پژوهشگری تأثیر دیدگاه‌های نخبگان فکری بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی دوره‌ی پهلوی اول را بررسی کرده باشد. با این وجود به تعدادی از پژوهش‌هایی که در طی سال‌های اخیر درباره‌ی سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی صورت گرفته است، اشاره می‌شود.

دوبویس^۱ در مطالعه «رژیم‌های سیاست فرهنگی در اروپای غربی» (۲۰۱۳)، با تمرکز بر تجربه‌ی سیاست‌گذاری فرهنگی در اروپای غربی، این سیاست‌گذاری‌های آمرانه را با فرآیند دولت - ملت‌سازی در آن کشورها مرتبط می‌داند و بر عاملیت دولت در این سیاست‌گذاری‌ها تأکید می‌کند. عیسی خان صدیق در «کتاب ایران مدرن و نظام آموزشی آن» (۱۳۹۸)، ضمن بیان تاریخچه‌ی شکل‌گیری نظام آموزشی ایران، به ارایه‌ی راه‌حل‌هایی به‌منظور اصلاح سیاست آموزشی می‌پردازد. جواد کاراندیش در کتاب «پهلوی اول و مسئله‌ی عشایر» (۱۳۹۸)، به تقابل ایل‌ها و پهلوی اول و سیاست تمرکز چرایی دولت در این دوره پرداخته است.

رضا مختاری اصفهانی در «پهلوی اول» (۱۳۹۲)، در بحثی تاریخی، مجموعه‌ی سیاست‌های داخلی و خارجی رضاشاه را بر مبنای ناسیونالیسم باستان‌گرا و تجدد غربی واکاوی کرده و تمامی ابعاد رژیم پهلوی را در این اثر به تصویر کشیده است. استفانی کرونین در «رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین» (۱۳۸۷)، با ارایه‌ی مجموعه مقالاتی از

¹Dubois

نویسندگان، به سیاست‌های نوسازی و شکل‌گیری دولت مدرن در ایران پرداخته و نویسندگان مجموعه در دو مقاله نیز وضعیت زنان و پیامدهای ممنوعیت حجاب را مورد بررسی قرار داده‌اند. رضا ضیاء ابراهیمی در کتاب «پیدایش ناسیونالیسم ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جاسازی» (۱۳۹۸)، به ریشه‌های فکری روشنفکران ایرانی در شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی بی‌جا ساز می‌پردازد و از این رهگذر، مجموعه‌ای از اقدامات فرهنگ‌سازی رژیم پهلوی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

تورج اتابکی با گردآوری و تألیف مجموعه مقالاتی تحت عنوان «دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران» (۱۳۹۰) به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دولت آتاتورک و رضاشاه می‌پردازد. فاطمه صادقی در دو کتاب «جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران دوره پهلوی اول» (۱۳۹۲) و «کشف حجاب: بازخوانی یک مداخله‌ی مدرن» (۱۳۹۲)، با واکاوی گفتمان ناسیونالیستی، روشنفکران و زنان، ریشه‌های سیاست‌های فرهنگی دوره‌ی پهلوی اول را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. احمد نقیب زاده در «دولت رضا شاه و نظام ایلی» (۱۳۷۹)، سیاست ایلی دولت شبه مطلقه رضا شاه را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. رسول افصلی در مجموعه مقالاتی تحت عنوان «دولت مدرن در ایران» (۱۳۹۵)، از ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت پهلوی ایران را بررسی کرده است.

مجموعه‌ی این آثار و بسیاری نوشته‌های دیگر، به نقش نخبگان ایرانی در سیاست‌گذاری فرهنگی دولت پهلوی اول توجهی نکرده‌اند. در این پژوهش تلاش خواهیم کرد با بهره‌گیری از آثار نویسندگان و پژوهشگران، نسبت به نقش‌آفرینی نخبگان فکری در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی دولت پهلوی اول و اقدامات رضاشاه این چارچوب متمرکز شویم.

۲-۲- ادبیات نظری

نخبگان فکری

مفهوم نخبگان عموماً به معنای سرآمدان و صاحبان فکر و اندیشه، ترجمه‌ی واژه‌ی الیت^۱ است. «گی روشه» در تعریفی جامع نخبگان را به صورت زیر تعریف می‌کند: «نخبگان

^۱Elite

اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا به وسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند.» (روشه، ۱۳۸۶: ۱۲۱). بنابراین نخبگان را می‌توان به دو گروه نخبگان فکری و ابزاری تقسیم کرد. نخبگان فکری به افرادی اطلاق می‌شوند که با قدرت اندیشه و آینده‌نگری، جان هستی را معنا می‌بخشند و نخبگان ابزاری به صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی اطلاق می‌گردند. نخبگان در روند توسعه‌ی جوامع، نقش بی‌بدیلی دارند و توانایی فکری و سازمان‌دهی نخبگان، یکی از اصول توسعه است و اجماع نخبگان در شکل‌گیری توسعه‌ی جوامع ضروری می‌باشد. نخبگان فکری شامل نویسندگان، دانشگاهیان، پژوهشگران، خبرنگاران و هنرمندان است که ارتباط طیف وسیعی از تصمیم‌سازان و سیاستمداران با این گروه از نخبگان در روند توسعه‌ی کشورها اهمیت می‌یابد و نخبگان ابزاری به‌طور پیوسته با این گروه از نخبگان ارتباط دائمی دارند و برنامه‌های توسعه‌ای کشور را با کمک نخبگان فکری به سرانجام می‌رسانند. بنابراین فهم مشترک نخبگان ابزاری و فکری، عامل مهمی در تحول بنیادی یک کشور محسوب می‌گردد (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۷-۶۱). براساس این تعریف، روشنفکران نیز همان نخبگان فکری محسوب می‌شوند که با خلق ایده‌ها و الگوسازی‌ها در گذار جوامع سنتی به مدرن نقشی تاریخی دارند.

گروه تعیین‌کننده مسیرهای نوسازی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، نخبگان سیاسی یا همان نخبگان ابزاری هستند که از رهبران ملی‌گرا و روشنفکران انقلابی الهام می‌گیرند. در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی در قرن بیستم، نهضت‌های استقلال‌طلبی و ناسیونالیسم، محرک‌های اصلی ظهور و بروز نخبگان سیاسی در این کشورها بودند. (باتامور، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۰) با این حال انتظار این بود که این جوامع اکنون توسعه‌یافته می‌شدند، اما بسیاری از این کشورها در دستیابی به توسعه ناکام ماندند. تجربه‌ی توسعه‌نیافتگی بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی در قرن بیستم، به واسطه فاصله‌ای بود که میان نخبگان ابزاری و فکری این کشورها پدید آمد. رهبران انقلابی یا ملی‌گرا با اتکاء به توده‌ها و سیاست‌های پوپولیستی، خود را بی‌نیاز از نخبگان فکری می‌دیدند و تحولات جوامع را با ترکیبی از ایدئولوژی و مردم‌گرایی پیش می‌بردند. تعدادی از نخبگان ابزاری کشورها نیز به‌منظور تغییر جامعه از صورت‌بندی سنتی به

مدرن، از همان ابتدا با پیوندی ارگانیک با نخبگان فکری از ایده‌ها و اندیشه‌های آن‌ها برای تغییر جامعه بهره بردند و با اتکاء بر ناسیونالیسم تلاش کردند به‌طور بنیادی جامعه‌ای جدید بسازند و با سیاست‌گذاری فرهنگی، سنت‌های فکری جامعه را به‌طور بنیادی دگرگون سازند.

سیاست‌گذاری فرهنگی

اصلی‌ترین هدف سیاست‌گذاران فرهنگی، برساخت هویت اجتماعی و فرهنگی در جوامع است. بدین ترتیب از نظر پاره‌ای از پژوهشگران، دولت - ملت‌ها به‌عنوان محوری‌ترین بازیگر سیاست‌گذاری فرهنگی از هویت اجتماعی شهروندان حفاظت می‌کنند. (Sassatelli, 2006: 24) نخبگان فکری یا به تعبیری دیگر روشنفکران، یکی از مهم‌ترین مراجع تأثیرگذار بر روند دولت - ملت‌سازی‌ها و گذار جوامع از سنت به مدرنیته می‌باشند. به‌واقع می‌توان گفت که نشر ایدئولوژی‌های سیاسی نظیر ناسیونالیسم، سوسیالیسم، انقلاب و اصلاح، کارویژه روشنفکران است. کثیری از روشنفکران و نخبگان فکری با اعمال نفوذ بر سیاست‌گذاری دولتی و افکار عمومی و مشارکت در زندگی سیاسی در پویای سیاسی نقش بی‌بدیلی دارند. (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۵۵) این گروه از نخبگان فکری با اعمال نفوذ بر تصمیم‌سازی‌های دولتی در قبضه‌ی قدرت سیاسی توسط نخبگان ابزاری و در ساخت هژمونی دولت‌ها بر افکار عمومی اثرگذار هستند. همچنین با برساخت تصورات و نمادهای مشروعیت بخش در هماهنگی جامعه با سیاست‌های دولت، نقش‌آفرینی می‌کنند. بنابراین در جوامع در حال گذار، نخبگان فکری بیش از گروه‌های اجتماعی دیگر بر روندهای زیستی جامعه تأثیرگذارند و بدون بررسی نقش اندیشه‌های این گروه، نمی‌توان تحولات سیاسی و اجتماعی را ادراک کرد. از این رو پژوهش حاضر با بررسی جامعه ایران طی سال‌های منتهی به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش و برآمدن رضاخان، در نظر دارد نقش نخبگان فکری را در برساخت سیاست‌های فرهنگی دولت واکاوی نماید و اقدام نخبگان ابزاری را در اجرای سیاست‌گذاری فرهنگی جدید در عرصه‌های آموزشی - فرهنگی، تغییر لباس و سیاست تمرکزگرایانه به مذاقه گذارد.

۳- تحلیل تجربی

مختصات فکری نخبگان ایران در سیاست‌گذاری فرهنگی

با آغاز مشروطه، نخبگان فکری نقش مهمی در تحول و نوسازی کشور بر عهده داشتند و در شکل‌گیری دولت پهلوی اول و تأسیس نهادهای جدید مهم‌ترین بازیگر فکری و سیاسی بودند. پس از ناکامی‌های مشروطه‌خواهان در دستیابی به ساخت دولت متمرکز و نوسازی ایران و بروز هرج و مرج و تجزیه‌ی مناطق ایران به دست نیروهای گریز از مرکز، تعدادی از نخبگان فکری با بازاندیشی اندیشه مشروطه‌خواهی، از دموکراسی خواهی صرف‌نظر کرده و مبانی شکل‌گیری دولت مدرن و مطلقه را پی‌ریزی کردند. (استوار، ۱۳۹۶: ۳۳) این گروه از نخبگان با انتشار ایده‌های خود مبنی بر تغییر فرهنگی و اجتماعی ایران، تلاش کردند جامعه‌ای نو براساس همسوسازی تجدد با ایران باستان بسازند. در نتیجه، سیاست‌گذاری فرهنگی به‌عنوان یکی از کار ویژه‌های بنیادی دولت پهلوی اول، عهده‌دار آموزش رسمی، حفاظت از ارزش‌ها و باورهای هویتی و گسترش ایدئولوژی ناسیونالیستی شد و به‌طور فزاینده‌تری در همه‌ی شئون فرهنگی، حضوری برجسته پیدا کرد. در ادامه به آراء پاره‌ای از این نخبگان فکری در نشریه‌های مشهور سال‌های دهه ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ شمسی اشاره می‌شود. اندیشه‌هایی که اجرای سیاست‌گذاری فرهنگی جدید را در دوران پهلوی اول به دست نخبگان اجرایی ایران رقم زد.

نشریه‌ی «کاوه» که در برلین چاپ می‌شد و تعدادی از روشنفکران ایرانی با محوریت «سید حسن تقی‌زاده» در آن فعالیت می‌کردند، سلسله برنامه‌های زیر را برای ساختن ایران مدرن پیشنهاد کردند. تعلیم عمومی ملت، ترجمه کتب فرنگی، اخذ تمدن اروپایی بدون قید و شرط، حفظ وحدت ملی ایران، زبان ملی و استقلال ایران، آبادانی ایران، آزادی زن‌ها و سعی در ایجاد خصلت جدیت در میان مردم، استخدام فوری مستشاران فرنگی، تقویت دولت مرکزی و فراهم ساختن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت عمومی، مبارزه با بیماری‌ها و مسکرات از جمله تریاک و تعصبات جاهلانه، ترویج ورزش و احیای سنن ملی و باستانی ایران، تخته قاپو کردن ایلات و خلع سلاح آن‌ها، آزادی و مساوات سیاسی (دموکراسی)، اجرای یک سری اصلاحات در امور زراعتی و اقتصادی، اجرای مجازات برای مجرمین، مبارزه با خصوصیات اخلاقی ناپسند از جمله دروغ و اسباب‌چینی و دزدی. (کاوه، شماره ۱، ۱۹۲۱: ۱-۳)

نویسندگان این جریده پس از مشاهده‌ی تداوم آشفتگی و هرج و مرج ایران، در مقالاتی دیگر، راه چاره نجات ایران را در انجام اصلاحات فوری و آلاچیقی جستجو کردند و در شماره‌ی آخر مجله، سه راهکار فوری را برای نجات ایران مطرح ساختند. آن سه راه کار عبارت‌اند از:

۱. تعلیم عمومی ملت، عمومیت فوق‌العاده‌ی ورزش‌های بدنی است و پس از آن حفظ وحدت ملی و جنگ آتشین بر ضد امراض بدنی و آفات اجتماعی مانند تریاک و الکل و کوفت.

۲. استخدام فوری مستشاران فرنگی برای اصلاح ادارات دولتی و ملتی ایران و دادن اختیارات کافی و قدرت لازم به آن‌ها و حمایت جدی از ایشان و بس.

۳. تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت ولو موقتی در مملکت به هر ترتیبی که ممکن شود تا سکون و فراغت بالی پیداشده و هوا برای نقشه‌های اساسی اقدامات ملی صاف شود (کاوه، ۱۹۲۱: ۴-۳).

نویسندگان کاوه بدین نتیجه رسیدند بازسازی فکری و فرهنگی ایران از رهگذر پاسداشت ایران باستان و بر ساخت هویت ایرانیان از مسیر شکل‌گیری دولت مرکزی قدرتمند قوام می‌یابد و بر این اساس تحول فرهنگی ایران را در گرو دولت نوسازگرا و اصلاحات فوری از بالا خواستار شدند.

نشریه‌ی دیگری با عنوان «ایران‌شهر» به سردبیری «حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر» با تأکید بر ایرانیت و عناصر مثبت تجدید بر اصلاح و نشر معارف، تعلیم و تربیت زنان، تأسیس وحدت ملی و اصلاح زبان فارسی را از مهم‌ترین سیاست‌گذاری‌های فرهنگی یک دولت مقتدر معرفی می‌کند. این نشریه نیز به‌مانند «کاوه» با تأکید بر هویت‌سازی فرهنگی بر عناصر آموزش و وحدت ملی تأکید بسیار دارد. (ایران‌شهر، ۱۳۰۲: ۱۰)

مجله «آینده» به سردبیری «محمود افشار» نوسازی ایران را در گرو اصلاحات فرهنگی و اجتماعی می‌داند و در مقاله‌ای می‌نویسد: «مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد... منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد. اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو

شود و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود. گرد و گر و قشقایی و عرب و ترکمن و غیره باهم فرق نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند... به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد». (افشار، ۱۳۰۴: ش ۱)

روزنامه‌ی شفق سرخ به مدیریت «علی دشتی» در سال ۱۳۰۲ به قلم «فرج‌الله بهرامی» (دبیر اعظم) که در آن سالها از کارگزاران رضاخان سردار سپه بوده، پرسش‌های پنج‌گانه‌ی زیر را در روزنامه مطرح می‌کند تا صاحب‌نظران به آن پاسخ دهند. «ایده آل ما چیست؟ چه می‌خواهیم؟ چه باید بخواهیم؟ به چه طریق و از چه راه و از کی باید بخواهیم؟ چگونه ممکن است ایران کنونی وحدت ایده‌آل داشته باشد به شرط سرعت عمل؟» (آذری شهرضایی، ۱۳۹۹: ۴۰). آقای «داعی الاسلام» در پاسخ به این پرسش، یگانه راه ترقی و اساس تعالی یک ملت را تعلیم عمومی اجباری برای ذکور و اناث ملک معرفی کرد که هم ملت می‌سازد و هم اتحاد فکر ایجاد می‌کند. (همان: ۶۳) «خانم الحیاء افشار» در پاسخ به این پرسش‌ها می‌نویسد:

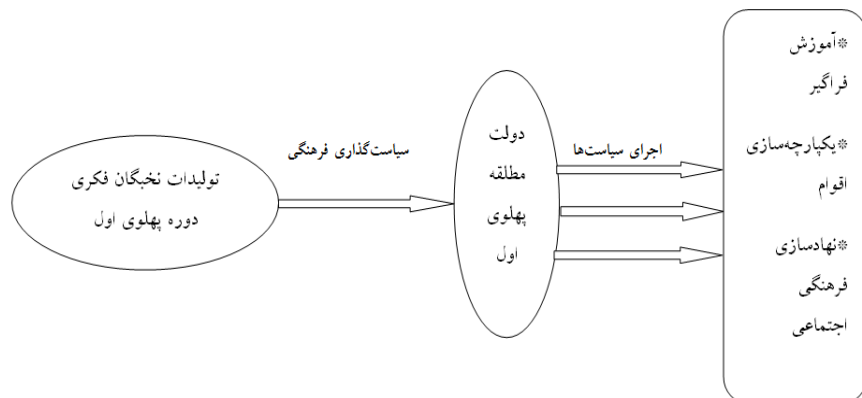
«یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به زور درب منزل ما را جاروب کند. چراغ کوچه‌های ما را به زور روشن کند. مد لباس ما را به زور یکنواخت و یک‌روند نماید. معارف ما را به زور اصلاح کند. از انتریکات مجلس ملی ما به زور جلوگیری کند. دربار سلطنتی ما را به زور اصلاح و تصفیه کند... چرخ ادارات را به زور به راه بیندازد... تحصیلات زن و مرد را به زور و با قوه سرنیزه و شلاق اجباری نماید.» (همان: ۸۷).

«ملک‌الشعراى بهار»، آرمان ملت ایران را در عظمت و شوکت عصر هخامنشی و عهد کوروش و گردآوری ایرانیان فارسی‌زبان تحت لوای ایرانیت و یک امپراتوری عظیم پارسی جستجو می‌کند. (همان: ۱۳۷) «اقبال آشتیانی»، تداوم عظمت آئین‌ها و عناصر ایرانیت را در تداوم هویت این سرزمین و کمال مطلوب مؤثر می‌داند و حفظ این آثار قومی و ملی را توصیه می‌کند. برای دستیابی به کمال مطلوب، وی تعلیم و تربیت عامه مردم و اعزام افراد به تحصیل در خارج و تأسیس دارالفنون‌ها و تسهیل ارتباطات با ایجاد راه آهن را ایده‌آل آینده ایران معرفی می‌نماید. از نظر «علی دشتی» نیز بسط معارف و مدارس و اصلاح برنامه‌های آموزشی، تکریم معلمان، توجه روزنامه‌ها به تعمیق آگاهی

مردم، محو و نابودی آثار خودسری و ملوک‌الطوایفی حائز اهمیت است. (همان: ۲۱۹-۱۸۶)

نشریه‌ی «نامه فرنگستان» که در سال ۱۳۰۳ شمسی توسط «مشفق کاظمی» و تعدادی از جوانان ایرانی مقیم برلین چاپ شد، به‌عنوان یکی از مبدعان تجدد آمرانه در ایران با انتشار مقاله‌هایی به‌نقد رادیکال سنت، مذهب و باورهای خرافی ایرانیان روی آوردند و با چاره‌ساز نبودن انقلاب سیاسی مشروطه، از انقلاب فرهنگی ایرانیان یعنی آموزش توده‌ها و سنت‌زدایی و اروپایی شدن را با اقدامات یک دیکتاتور ایده آل‌دار مورد تأکید قرار دادند. «دیکتاتور ایده آل‌دار باید جراید، مجلس و قدرت علما را درهم شکند و با سرنیزه، با قدرت، با جبر، با حبس و قتل زمینه انقلاب بزرگ اجتماعی را فراهم کند» (انتخابی، ۱۳۹۰: ۱۷۹). نویسندگان نشریه، تغییر فکر و روح ایرانی و در یک کلام از نو ساختن روح و تن ایران را توأمان خواستار بودند و این را از مسیر عرفی سازی نظام آموزشی، همگانی سازی ورزش و تساوی حقوق زن و مرد می‌دانستند. بیشتر عکس‌های نشریه نیز به فواید ورزش و وضع زنان اختصاص داشت. (همان: ۱۸۶-۱۸۴)

به‌طور کلی بر مبنای آثار مکتوب نخبگان فکری در دهه ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ به نظر می‌رسد سیاست‌گذاری فرهنگی مورد توجه آن‌ها بر سه عنصر آموزش فراگیر، یکپارچه‌سازی اقوام و ایجاد نهادهای فرهنگی و اجتماعی نوین به‌منظور یکسان‌سازی زبان و پوشش تحت لوای دولت مرکزی قدرتمند است تا از این طریق ملت دولت جدید براساس ایرانیت و تجدد صورت واقعی به خود بگیرد. در ادامه با مروری به اقدامات دولت پهلوی اول، این الگو مورد واکاوی قرار می‌گیرد.



سیاست‌گذاری و مدرن‌سازی فرهنگی دولت پهلوی اول

پژوهش‌های بسیاری بر ویژگی‌های مطلقه دولت رضاشاه تأکید دارند. (بشیریه، ۱۳۸۱ و استوار، ۱۳۹۶). این ساخت مطلقه با تأسیس سازمان‌های اداری جدید و نظام مالیاتی، ارتش نوین، سرکوب نیروهای گریز از مرکز و عشایر و سیاست‌های اصلاحات از بالا در زمینه‌های آموزشی، فرهنگی و هویت‌سازی تلاش‌های مداوم و سریعی را در عبور ایران از صورت‌بندی سنتی به مدرن و سرمایه‌داری انجام داد. در زمینه‌ی مدرن‌سازی فرهنگی، دولت مطلقه رضاشاه بر مبنای آثار و نوشته‌های نخبگان فکری، مجموعه اقدامات زیر را در جهت یکپارچه‌سازی فرهنگی به انجام رساند.

۱. سیاست آموزشی

با استقرار دولت پهلوی در ایران، اصلاحات در آموزش و پرورش از سوی نخبگان سیاسی به‌طور جدی دنبال شد و با انجام اقداماتی نظیر ایجاد مدارس نوین و برنامه‌های درسی جدید، سیمای جامعه ایران به‌منظور آماده‌سازی برای پذیرش مدرنیسم و فرهنگ ملی تغییر یافت. رضاشاه تمرکز ویژه‌ای به گسترش آموزش در کشور داشت و سیاست‌گذاران آموزشی در این دوره بر حمایت شاه از آموزش فراگیر ایران را تأیید می‌کنند. از نظر شاه، آموزش جامعه، آماده‌سازی مردم برای پذیرش مدرن‌سازی، میهن‌پرستی و خدمت به کشور و ساخت آدمیانی هماهنگ با دولت مرکزی تلقی می‌شد. «برای رضاخان آن‌طور که از روی غرایز خود به موضوع می‌نگریست، مسئله حل شده بود: شهروندان باید مطیع محض دولت باشند و آموزش اگر راهی برای پدید آوردن شهروندان وفادار نباشد هیچ نیست. وطن یا میهن، ملت یا قوم و مفهوم دولت - ملت به‌طور کلی بالاترین ارزش‌ها بودند: آموزش تنها برای القای لزوم خدمت‌گزاری به این ارزش‌ها پدید می‌آید.» (مناشری، ۱۴۰۰: ۱۴۶). بدین منظور در سال ۱۳۰۱ شمسی شورای عالی آموزش تشکیل و در سال ۱۳۰۲ یک مدرسه حقوق با حمایت رضاشاه تأسیس شد. شورای عالی وظیفه سیاست‌گذاری آموزشی را به‌منظور ایجاد نظم فرهنگی جدید بر مبنای اندیشه نخبگان فکری اجرایی می‌ساخت. غربی‌سازی تمام ابعاد سیاست‌های آموزشی را در بر گرفت و شاه در اعزام دانشجویان به غرب تأکید می‌کرد که وطن‌پرستی و وفاداری آن‌ها به دولت ملت باید مورد توجه قرار بگیرد.

هدف دیگر سیاست‌گذاری آموزشی در این دوره، تشویق دختران ایرانی به آموزش

بود. «عیسی صدیق» یکی از بنیان‌گذاران نظام آموزشی ایران در سال ۱۳۰۴ اعلام کرد که یکی از وظایف حکومت تسهیل تحصیل دختران ایرانی است و این موضوع در تمام دوره‌ی سلطنت رضاشاه مورد تأکید قرار گرفت. پس از بازگشت شاه از سفر ترکیه، کانون بانوان زیر نظر «علی‌اصغر حکمت» وزیر آموزش به‌منظور گسترش تحصیل دختران ایرانی تشکیل شد که نقش مهمی در ترویج آموزش زنان ایرانی داشت. تعداد دانش‌آموزان دختر از ۷۵۹۲ نفر در سال ۱۳۰۱ به ۸۸۱۹۵ نفر در سال ۱۳۲۰ رسید که تعداد دختران از کل دانش‌آموزان از ۱۶.۹ درصد به ۲۸ درصد بالغ می‌شود. (همان: ۱۷۰-۱۶۲). به‌طور کلی مجموعه سیاست‌گذاری سیستم آموزشی را در این دوره می‌توان در این نوشته «عیسی صدیق» جستجو کرد. وی اهداف برقراری سیستم آموزشی نوین را بدین صورت بندی می‌کند:

«آموزش و پرورش ایرانی باید همبستگی ملی را از طریق ارجح‌گذاردن به فرهنگ عمومی و میراث معنوی و سرمایه گذشته ملت ایجاد کند. این آموزش و پرورش باید در شهروند ایرانی عادات نیکی برای کار اعم از فکری و یدی شکل بدهد. باید جوانان را برای گردآوری واقعیات، تحلیل مسائل و اندیشیدن مستقل و داوری آن‌ها تربیت کند. باید سبب شود که جوانان تشخیص دهند که رحمت خدا براساس نیکوکاری و بردباری حاصل می‌آید. نهایتاً باید نسلی را پرورش دهد که ارزش تعاون، عضویت در خانه، خدمات اجتماعی و فهم جهانی را بفهمد و قدر بداند.» (صدیق، ۱۳۹۸: ۱۲۹).

«صدیق»، هدف سیستم آموزشی را آماده‌سازی ایرانیان برای دستیابی به کشوری قوی و مستقل می‌داند که در آن پسران و دختران برای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی و آموزشی در آینده آماده می‌شوند و خلاقیت فکری و هنری آن‌ها نیز کشف می‌گردد. وی با تأکید بر تغییر نگرش مسئولین آموزشی درباره تعلیم و تربیت، آموزش کیفی جوانان را به معنای تحقق سعادت و ثروت و قدرت برای کشور ارزیابی می‌کند. ولی در عمل، سیاست‌گذاری آموزش اجباری به افزایش نیروهای تحصیل‌کرده و صاحب مدرک برای استخدام در دوایر دولتی انجامید و نیروهای ضعیف تحصیل‌کرده با حقوقی کمتر از کارکنان دوایر دولتی به استخدام نظام آموزشی درآمدند و بودجه‌های ناکافی روند تربیت و استخدام معلم و ساخت مدارس را با اختلال روبرو می‌ساخت. (همان، ۱۸۵-۱۵۴) بنابراین در پایان دوره‌ی پهلوی اول آنچه «عیسی صدیق» به دنبال

تحقق آن بود شکل عملی نگرفت و وی در رساله دکتری خود بی‌توجهی به تربیت معلم و مربی و تأمین منابع مالی لازم را در امر آموزش در ایران موردانتقاد قرار داده و پیشنهادهایی را برای رفع این اشکالات طرح کرده است. (همان)

به‌طورکلی این سیاست‌ها نیز در جهت تمرکزسازی فرهنگی و در راستای گسترش ایدئولوژی «خدا، شاه، میهن»، نظام تعلیم و تربیت دوره‌ی پهلوی اول را به‌نظام ناپلئونی بدل ساخت. (کاردان، ۱۳۸۷: ۶۱) تأسیس دانشگاه تهران یکی دیگر از سیاست‌گذاری‌های آموزشی دولت پهلوی اول در راستای مدرن‌سازی ایران بود که توسط «علی‌اصغر حکمت» و دیگران نخبگان ایرانی بنانهاده شد. (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۱۳۱) دانشگاه تهران را می‌توان تبلور ایده تاریخی ایرانی سازی آموزش عالی در دوره‌ی پهلوی اول تلقی کرد. ایده‌ای که امیرکبیر با تأسیس دارالفنون آن را آغاز کرده بود.

روی‌هم‌رفته باید گفت که سیاست آموزشی رضاشاه نیز آمرانه بود و به نیازهای منابع انسانی اقتصاد ایران توجهی نمی‌کرد و تابع اولویت‌های سیاسی قرار داشت و به‌نظام آموزشی به‌عنوان دستگاه کادرسازی دیوان‌سالاری می‌نگریست. بنابراین نظام آموزشی نیز در خدمت آرمان وحدت ملی و زبانی و در جهت غیرمذهبی‌سازی همه‌ی ابعاد آموزشی و پرورشی قرار گرفت و به‌مانند دیگر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، دولتی شدن آموزشی در ایران به‌منظور تمرکزگرایی بنیان گذاشته شد (خزائیلی، ۱۳۹۹: ۱۲۴-۱۲۲).

۲. سیاست فرهنگی - اجتماعی

به‌منظور گسترش ایرانیت و عناصر هویت‌ساز باستان‌گرایانه، وزارت فرهنگ در سال ۱۳۱۶ اداره‌ی تنویر عمومی را با هدف تربیت معنوی عموم مردم تشکیل داد و مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، انتشار مطبوعات و نمایشگاه‌ها و کنسرت‌ها را با تمرکز بر ترویج سلطنت و پیشرفت‌های کشور، مدرنیسم، ناسیونالیسم و وفاداری به سلطنت موردتوجه قرار می‌دهد. تأسیس فرهنگستان زبان فارسی به‌منظور پاک‌سازی زبان از مشتقات زبان عربی و یک موزه باستان‌شناسی و فرهنگستان هنر و همچنین جشن هزاره‌ی فردوسی به‌منظور هویت‌سازی ایرانیان، نشانی از این تمایز ملی بود. (مناشری، ۱۴۰۰: ۱۵۴-۱۵۳)

یکی دیگر از سیاست‌های مدرن‌سازی فرهنگی در این دوره، تغییر لباس مردان (۱۳۰۷) و سیاست کشف حجاب زنان (۱۳۱۴) و تشکیل کانون بانوان (۱۳۱۴) و اساسنامه سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷) بود. سیاست‌های اصلاح‌گرایانه‌ی رضاشاه درباره‌ی زنان،

تحت تأثیر فعالیت‌های نویسندگان ایرانی در مجلاتی نظیر «عالم نسوان» طی دهه ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ بود. عالم نسوان در مجموعه مقالاتی با عنوان «زن محبوب»، مختصات زن متجدد ایرانی را منتشر کرد و نمایش مُدهای زنانه غربی و آرایش چهره و موها به سبک اروپا از این سال‌ها در ایران گسترش یافت.

پس از بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه، وی نه با تصویب قوانین بلکه با فرمان‌های حکومتی، اصلاحات پوشش را در ایران آغاز کرد. در ۱۳۱۴ کلاه پهلوی جای کلاه شاپو را گرفت و زنان مختار بودند در انظار عموم بدون حجاب ظاهر شوند و در بخشنامه‌هایی اعلام شد، به معلمان زن با حجاب، حقوقی پرداخت نشود و دختران با حجاب حق دریافت جایزه یا دیپلم خود را ندارند. حادثه‌ی مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ را می‌توان اعتراض مردم و روحانیون به این سیاست‌های فرهنگی تلقی کرد که به شدت سرکوب شد. (رستم کلایی، ۱۳۸۷: ۲۹۸-۲۶۱) شاه سیاست تغییر لباس را این‌طور توجیه کرد که «آخر من می‌خواهم هم‌رنگ [اروپایی‌ها] شویم که ما را مسخره نکنند» (هدایت، ۱۳۸۵: ۴۰۷). وی «در اوایل خرداد ۱۳۱۴ در جمع وزرایش گفت که ایران باید غربی شود و آن‌ها باید از زمان گشایش مجلس دهم در ۱۶ خرداد کلاه شاپو (کلاه نم‌دی اروپایی) به سر بگذارند.» (شهابی، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

به‌رحال حمله به جامعه دینی و پوشش و حجاب آن‌ها در جامعه ایرانی نارضایتی زیادی ایجاد کرد و دوگانه‌سازی‌های دستوری میان سنت و تجدد را در ایران تقویت ساخت. بعضی منتقدان، این سیاست‌های تهاجمی او را که با هدف از ریشه‌کندن اسلام و مقبول افتادن نزد اروپایی‌ها درهم آمیخته بود، ناسیونالیسم بی‌جا ساز^۱ نامیده‌اند. سیاستی که به نادیده گرفتن باورهای مذهبی مردم، انزوا و تحقیر بخشی از زنان ایرانی انجامید. (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۲۸۸-۲۸۶) بعضی دیگر نیز سیاست‌های دستوری رضاخان برای تغییر لباس و زیست ایرانیان را «ایده شهروند به‌مثابه سرباز» تلقی کردند. سیاستی که زنان را به‌مانند سربازان، مطیع، کارآمد و منظم در جهت ساخت ایران جدید می‌خواست. (صادقی، ۱۳۹۲: ۴۵)

سازمان پرورش افکار که با همت «احمد متین‌دفتری» تشکیل شد، تلاشی در جهت

^۱ سیاستی که ملت ایران را از واقعیت تجربی‌اش یعنی جامعه‌ای با اکثریت مسلمان و تاریخ آمیخته با اسلام در شرق جاکن می‌کند. (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۱۲)

عمومی‌سازی ایدئولوژی رژیم پهلوی در میان مردم از دریچه فرهنگ به‌جای فعالیت سیاسی و حزبی بود. سازمانی که قرار بود با سیاست‌گذاری فراگیر فرهنگی توسط کمیسیون‌های شش‌گانه و شعب سراسری در تمام شهرها، فرهنگ عمومی توده‌ها را به فرهنگی مدرن و همگام با سیاست‌های دولت تبدیل سازد. برگزاری سخنرانی‌های متعدد، فعالیت در عرصه‌ی عمومی‌سازی موسیقی در جامعه، فعالیت در هنر‌نمایشی و راه‌اندازی کمیسیون رادیو و سپس راه‌اندازی این رسانه به‌منظور تبلیغ ایدئولوژی دولت، از مهم‌ترین اقدامات سیاست‌گذاری فرهنگی دولت در این دوره محسوب می‌گردد. (مختاری اصفهانی، ۱۳۹۲: ۳۵۳-۳۴۴) این نوع اقدامات در راستای ناسیونالیسم رژیم پهلوی و ایران باستان باعث شکل‌گیری زبان غیرمذهبی در جامعه ایرانی شد و بسیاری نخبگان فکری و روشنفکران با تمرکز بر تصحیح و انتشار آثار ادبی و تألیف کتاب‌های درسی با مضمون تمجید از شاهان ایران باستان و آئین زرتشت و ویرانگر خواندن سپاه اسلام و اعراب به تقویت این زبان متفاوت در جامعه مدنی ایران مبادرت کردند. (حسن‌پور و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳۱) به‌واقع این سیاست‌گذاری‌های فرهنگی مبتنی بر مناسبات قدرت و سیاست‌های آمرانه‌ی قدرت دولتی تلقی می‌گردد. مناسباتی که طی سال‌های پیش از آن، تعدادی از نخبگان فکری در آثار و نوشته‌های خود بر عملیات ایده‌های فرهنگ‌سازی توسط دولت تأکید کرده بودند.

۳. سیاست متمرکزسازی ایلات و عشایر

بارزترین سیاست متمرکزسازی طی سال‌های ۱۳۰۰ به بعد در سرکوب عشایر و نیروهای گریز از مرکز نمایان شد. این قسم از سیاست متمرکزسازی یکی از خواسته‌های متوالی نخبگان فکری از دولت تازه تأسیس پهلوی بود که با خشونت تمام‌عیار دولت مرکزی به اجرا درآمد. مناطق ایران از میانه‌ی سال‌های ۱۲۹۰ شمسی به سبب ضعف دولت مرکزی و دخالت‌های خارجی به عرصه‌ی تاخت‌وتاز نیروهای گریز از مرکز تبدیل شده بود. پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی در تابستان ۱۳۰۰ و سرکوبی جنبش جنگل و اسماعیل‌آقا شکاک معروف به سیمکو در مرداد ۱۳۰۱ و شکست شورش‌های متوالی گرها در ۱۳۰۲ و شیخ خزعل در جنوب ایران و سرکوب سالارالدوله در ۱۳۰۵، وضعیت ایران تا حدود زیادی از ثبات سیاسی و امنیتی برخوردار شد. هرچند منازعه با عشایر و ایلات تا سال‌ها بعد نیز ادامه داشت، اما بعداً این درگیری‌های دامنه‌دار، مرحله‌ای دیگر از مقابله رژیم پهلوی با عشایر تحت عنوان سیاست تخته‌قاپو کردن (اسکان) عشایر طی سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ شمسی در

استان‌های لرستان، فارس، آذربایجان و خراسان به اجرا درآمد. سیاست‌های کوچ اجباری با خشونت تمام‌عیار سبب تغییر بنیادی در زیست اجتماعی عشایر شد. با آنکه این نوع سیاست‌ها با حمایت نخبگان فکری و سیاسی و کثیری از جامعه ایران به اجرا درآمد، همگن دانستن عشایر و نادیده گرفتن تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های زیست آن‌ها، یکی از خطاهای بزرگی بود که رضاشاه و نیروهای متجدد شهری در سیاست متمرکزسازی مرتکب آن شدند. (بیات، ۱۳۸۷: ۳۲۵-۳۲۰) علی‌رغم آن، «احمد نقیب زاده» معتقد است که یکی از ثمرات سیاست ایلی رضاشاه، تار و مار کردن خوانین و رفع ظلم و ستم آن‌ها از سر توده‌های محروم ایل و ایجاد وفاق ملی با تقویت دولت مرکزی بود. (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۲۱۱-۲۱۰)

شرایط بین‌المللی نیز در اجرای سیاست متمرکزسازی پهلوی اول در سرکوب ایلات و عشایر مؤثر واقع شد. تغییر سیاست بریتانیا در رویگردانی از حمایت همه‌جانبه از عشایر از یک سو تحت تأثیر تغییر شرایط بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول و از سوی دیگر منافع حاصل از وجود یک دولت مرکزی قدرتمند در تقلیل تهدید بلشویسم در مرزهای عراق و هند و برقراری امن جریان نفت در ایران بود. روس‌ها نیز روی هم‌رفته وجود یک حکومت مرکزی باثبات را که نیروهای بریتانیا را از مرزهای قفقاز و آسیای مرکزی دور می‌ساخت به نفع خود تفسیر کردند. ساخت داخلی و پیوندهای عشیره‌ای و اقتصادی ایلات نیز امکان نبردی مداوم میان شبکه‌های ایلی با ارتش جدید ایران را از آن‌ها سلب می‌کرد و به سرعت در روندی مداوم تسلیم دولت رضاشاه شدند (کاراندیش، ۱۳۹۸: ۵۵۳-۵۵۰). بنابراین سیاست حذف و سرکوب عشایر در راستای تمرکز منابع قدرت و تقویت دولت، قومیت‌های ایرانی را در تنگنای شدیدی قرار داد و سبب ترویج سیاست‌های تحقیرآمیز آن‌ها در جامعه شد. (مطلبی، ۱۳۹۵: ۲۱۰).

به‌طور کلی سیاست‌های متمرکزسازی رضاشاه توانست امنیت را در ایران برقرار سازد و دولت مرکزی را به‌جای ایلات و عشایر بر ایالات ایران حاکم نماید، اما این سیاست‌ها موجب شکاف اجتماعی و تحقیر جامعه سنتی ایران شد. این تمرکزگرایی دقیقاً ثمره تلاش نخبگان فکری‌ای بود که در آثار مکتوب خود بر دولت - ملت‌سازی آمرانه تأکید می‌کردند. دولت - ملتی که با ایجاد نظام آموزشی اجباری، وحدت ملی و زبانی برای همه ایرانیان و تأسیس دولت مرکزی قدرتمند، به دنبال ساخت ایران مدرن بود. این ملت‌سازی آمرانه با اقدامات پهلوی اول در به‌کارگیری زور و سیاست‌های تمرکزگرایانه از یک سو و

ابزارهای آموزشی و فرهنگی از سوی دیگر، میدان اجتماعی گسترده‌ای را برای عُرُفی‌سازی در ایران فراهم کرد. ابعاد این عُرُفی‌سازی کلیه‌ی وجوه زندگی روزمره از پوشش و لباس مردان و زنان گرفته تا متون آموزشی، معماری و سازمان‌های اداری و بوروکراتیک را تحت تأثیر خود قرار داد و طی پانزده سال، تغییر زیست بخشی از جامعه ایران را رقم زد. این تغییر جامعه ایرانی بر سویه‌های نوسازی غرب گرایانه و فرهنگ ایران باستان استوار بود و مهم‌ترین ویژگی آن را می‌توان در فقدان عناصر اسلامی - شیعی جستجو کرد. طبقات سنتی و روحانیون، بیشترین آسیب را از این عُرُفی‌سازی متحمل شدند و طی دهه‌های بعد، از پتانسیل بسیاری در مقابله با سیاست‌های تجددگرایانه‌ی رژیم پهلوی برخوردار بودند. اقدامات مستبدانه و سرکوبگرانه‌ی رضاشاه، تنفر عمومی از وی را پدید آورد و با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ شمسی توسط متفقین، پهلوی اول در فقدان حامیان سازمان‌یافته و پایگاه اجتماعی، طی چند روز قدرت را واگذار کرد و برای مدتی سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی آمرانه پهلوی کنار گذاشته شد.

۴. نتیجه‌گیری

رضاشاه با ساخت دولت مطلقه بر مبنای ایده‌های نخبگان فکری، مجموعه سیاست‌هایی را در مدرن‌سازی فرهنگی در پیش گرفت که روی هم‌رفته دستاوردهای دوگانه‌ای را ایجاد کرد. سیاست‌گذاری فرهنگی رژیم پهلوی در این دوره از یک‌سو با هم‌سویی تجدد و ناسیونالیسم ایرانی منطبق با اندیشه‌ی نخبگان فکری به اجرا درآمد و از سوی دیگر با ساخت دولتی متمرکز و قدرتمند و اتکاء بر نیروی ارتش و سازمان‌های بوروکراتیک جدید نسبت به یکسان‌سازی هویتی ایرانیان و ساخت ملت - دولت مبادرت کرد. اقدامات دولت در نوسازی فرهنگی از حمایت نخبگان فکری و اجرایی برخوردار بود و در زمانی ۱۵ ساله به سرعت توانست چارچوب‌های دولتی نوسازگرا را در ایران بنا گذارد. این سیاست‌گذاری فرهنگی، پاره‌ای از خاستگاه‌های مشروطه‌خواهان را در تأسیس دولت متمرکز و ملت‌سازی در ایران بنا گذاشت. با این حال مجموعه اقدامات دولت در اجرای آمرانه پوشش زنان و تقابل با اعتقادات مذهبی مردم و تغییر اجتماعی و فرهنگی ایلات و عشایر و توجه به جنبه‌های دستوری مدرن‌سازی، سبب شکل‌گیری تقابل‌های میان سنت و تجدد در ایران شد که با تشدید مدرنیزاسیون در دهه‌های بعد، این تقابل در قالب شکل‌گیری انقلاب اسلامی بازتاب یافت.

منابع

- اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، تجدد آمرانه، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، چاپ دوم.
- استوار، مجید (۱۳۹۶)، «نقش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت رضاشاه»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۴، صص ۳۷-۱۱.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)، آینه‌ده.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، تهران، نگاره آفتاب، چاپ اول.
- ایرانشهر (۱۳۰۲).
- آذری شهرضایی، رضا (۱۳۹۹)، کمال مطلوب یا ایده‌آل‌های ایرانی، تهران، جهان کتاب، چاپ اول.
- باتامور، تی. بی (۱۳۹۲)، نخبگان و جامعه، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، شیرازه، چاپ اول.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، تهران، نی، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دی‌یاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول.
- بیات، کاوه (۱۳۸۷)، «رضاشاه و عشایر»، در رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، استفانی کرونین، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ دوم.
- حسن‌پور، علی، مدملیل، احسان، گراوند، ایوب (۱۳۹۳)، «انقلاب اسلامی، روحانیت و روشنفکری مبارزه: ای فرهنگی برای تصرف جامعه مدنی در ایران»، فصلنامه علمی مطالعات میان فرهنگی، سال نهم، شماره ۲۲، صص ۱۴۹-۱۱۷.
- خزائیلی، محمدباقر (۱۳۹۹)، علل گرایش علوم انسانی به مبانی علوم غربی در عصر پهلوی اول، قم، مکتب اندیشه، چاپ اول.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۵)، علی‌اصغر حکمت شیرازی، تهران، طرح نو، چاپ اول.
- رستم کلایی، یاسمین (۱۳۸۷)، «برنامه گسترده برای زنان ایران نو»، در رضاشاه و

- شکل‌گیری ایران نوین، استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ دوم.
- روشه، گی (۱۳۸۶)، تغییرات اجتماعی، ترجمه‌ی منصور وثوقی، تهران، نی، چاپ نوزدهم.
- رینگر، مونیکا ام (۱۳۹۳)، آموزش، دین و گفت‌وگو میان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، چاپ سوم.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۱)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ دوم.
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۷)، «مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران»، در تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، تورج اتابکی، تهران، ققنوس، چاپ دوم.
- صادقی، فاطمه (۱۳۹۲)، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، تهران، قصیده‌سرا، چاپ دوم.
- صدیق، عیسی خان (۱۳۹۸)، ایران مدرن و نظام آموزشی آن، ترجمه علی نجات غلامی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۸)، پیدایش ناسیونالیسم ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جاسازی، ترجمه‌ی حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.
- کاراندیش، جواد (۱۳۹۸)، پهلوی اول و مسئله عشایر، ترجمه‌ی محمد جواهر کلام، تهران، نشر علم، چاپ اول.
- کاردان، محمدعلی (۱۳۸۷)، ایران و مدرنیته: گفت‌وگوهایی با پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه‌ی رویارویی با دستاوردهای جهان مدرن، رامین جهاننگلو، تهران، نشر قطره، چاپ سوم.
- کاوه، (۱۹۲۱)، شماره ۱ و ۱۲.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۷)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ دوم.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۲)، پهلوی اول: از کودتا تا سقوط، تهران، کتاب پارسه، چاپ اول.

- مطلبی، مسعود (۱۳۹۵)، «تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران»، در دولت مدرن در ایران، رسول‌افضلی، قم، دانشگاه مفید، چاپ دوم.
- مناشری، دیوید (۱۴۰۰)، نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن، ترجمه‌ی محمدحسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران، حکمت سینا، چاپ سوم.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵)، خاطرات و خطرات، تهران، زوآر، چاپ ششم.
- Dubois, Vincent. (2013). Cultural Policy Regimes in Western Europe. <https://halshs.archivesouvertes.fr/halshs-00836422>
- Sassatelli, Monica. (2006). The Logic of Europeanizing Cultural Policy, In Book: Trans cultural Europe. London: Palgrave Macmillan. Pp. 24-42.